

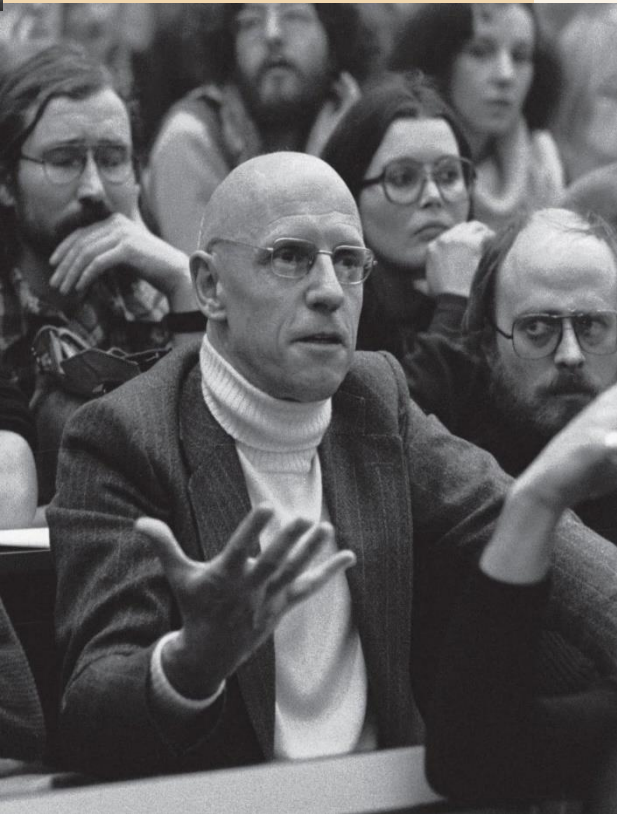


دانشگاه فرهنگیان
شماره یک



درون ماندگار

در امتداد گشودگی



فهرست

♦ ۶

درباره نشریه

♦ ۸

نقدی بر فیلم سرخپوست

۱۲

خاصیت مانا و گرگ در
فرهنگ بختیاری

۱۵

حقیقت؛ به مثابه اسب
تروای جامعه

۱۸

مردم روش‌شناسی

ماهنامه دانشجویی درون ماندگار

دانشگاه فرهنگیان – پردیس رسول اکرم (ص)

صاحب امتیاز: داریوش امیرحشچی

مدیرمسئول: امیرمحمد درویشی

سردبیر: آرش اسکندری

ویراستار: نریمان سعیدنوین

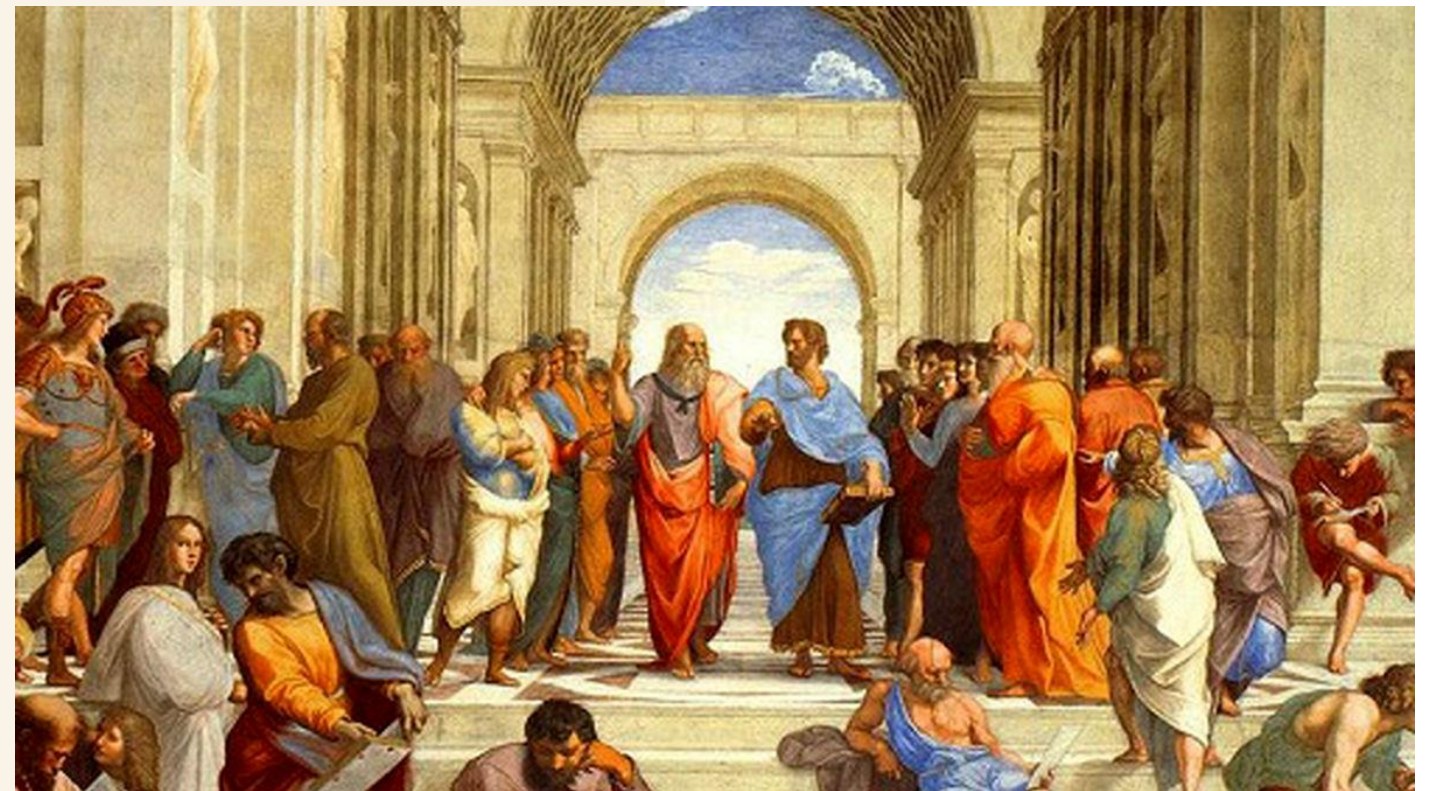
تایپیست: علی رضا شیروی

طراح جلد و صفحه آرای: امیرمحمد درویشی

هیئت تحریریه: آرش اسکندری، امیرمحمد درویشی،

داریوش امیرحشچی

درباره نشریه



نشریه حاضر که مقابل شما قرار دارد، ثمره جمع دوستانه ما سه نفر؛ آرش اسکندری، داریوش امیرحشچی و امیرمحمد درویشی است که مقدماتاً نتیجه گفتگوهای صمیمانه و پراکنده ماست. ما در این گفتگو ها به مباحث مورد علاقه مشترکمان نظیر فلسفه، جامعه شناسی، روانشناسی، تاریخ، زبان شناسی و دیگر موضوعات مرتبط به بحث می پرداختیم. بتدریج با گذشت زمان که گفتگو ها بیشتر و عمیق تر شد، به این نتیجه رسیدیم که بهتر است آنها را به شکلی نظامند و مشخص تر دنبال کنیم. برای مثال خوانش مقالات و کتب و مباحثی علمی و مدون تر درگرفت که معمولاً حاصل درخور توجهی داشتند. بنابراین تصمیم گرفتیم به عنوان یک چالش علمی و جهت افزایش دانش خود به بیان آن ها در قالب نشریه دانشگاهی بپردازیم.

هدف از انتشار این نشریه، باز کردن باب گفتگو در فضای دانشگاهی و علمی کشور است. نویسندگان ابداء ادعای پیشبرد یافته های علمی و پاسخ به مسائلی که مطرح خواهند شد را ندارند؛ بلکه با فروتنی اعلام میدارند که نهایتاً کار آنها به روشن کردن جنبه های تازه از پدیده ها می انجامد و یا به بیان دیگر با نقد

جایگاه فعلی دانسته های خویش و پیشنهاد نظرگاه های پیشروانه این امر را تا حدودی به پیش بریم. اختصاصاً مراد از گشودن باب گفتگو در سطح دانشگاه، آشنایی دانشجویان با یافته علمی، ایجاد علاقه و انگیزه نسبت به پرسش های فلسفی-علمی و تقویت روحیه سنجشگرانه و نقادانه است.

امید است که در این راه، کوشش های ما عبث نبوده و در جهت تحقق اهداف نه چندان دور مان مثمر ثمر واقع گردد.

سرخیوست

آرش اسکندری – داریوش امیرحشچی

ابتدای فیلم با نمایی کلی از آسمان ابرگرفته و تاریک حیات زندان شروع می شود که رشته های ضخیم سیم خاردار بر فراز دو دیوار طولی حیات دران نمایان است. سپس وارد صحنه سکوی اعدامی می شویم که در آن حلقه طناب دار و تعدادی آدم را می بینیم که با روپوش بارانی درحالی که دانه های درشت باران برآن ها فرود می آید با ابزارالاتی مشغول انجام دادن کاری نامعلوم بر پایه های چوبی سکو هستند. سکوی اعدام و محوطه حیات و همچنین دیوار بیرونی زندان تصاویری هستند که دوربین ما را چند بار در طول فیلم به آنها ارجاع می دهد. نقطه قوت شروع فیلم سرخ پوست این است که کارگردان توانسته است با چند صحنه از قسمت های زندان تصویری زنده و کلی از موقعیت و مکانی که در آن فیلم شکل خواهد گرفت به بیننده ارائه دهد. ورود تماشاگر به محوطه درونی زندان با به هم پیوستن چند تصویراز نقاط مختلف بوده که از طریق حرکت دوربین ایجاد شده و با یک موسیقی

حماسی نیز همراه می شود و این همایندی حرکت دوربین با موسیقی جنبه مثبت دیگر فیلم است که به خوبی زمینه و صحنه را برای تماشاگر تثبیت می کند. با رخدادن گره و کشمکش اصلی داستان درلحظات ابتدایی، نویسنده توانسته است تماشاگر را در مسیر روایت معمایی فیلم قرار دهد. کشمکش پس ازاینکه شخصیت اصلی داستان سرگرد نعمت جاهد از شنیدن خبر ترفیع از سوی سرهنگ مدیر که به دیدار او در زندان آمده است خوشحال می شود، خبر فراری یک زندانی را از سوی دستیار خود می شنود، آغاز می گردد. در اینجا نویسنده به خوبی با درهم آمیزی نیروی شادی و هیجان و بعد جایگزین کردن آن با نیروی استرس و اضطرابی که خود را در چهره درهم رفته سرگرد نعمت جاهد بازتاب می دهد توانسته است کنجکاوی و هیجان تماشاگر را برانگیزد. نوید محمد زاده نقش شخصیت اصلی فیلم (سرگرد نعمت جاهد) را بازی می کند. خلق و خوی روانی او که فردی درونگر و خونسرد به چشم می خورد به خوبی با ظاهر و چهره مات و موهای جوگندمیش در تناسب است. با این وجود، یکی از پاشنه آشیل های



اصلی فیلم علاقه مند شدن و احساس رماتیک پیدا کردن سرگرد نسبت به مددکار اجتماعی زندان بدون هیچ گونه پیش زمینه و مقدمه ای و در اولین دیدار است. در حقیقت مددکار اجتماعی که نقشش را پریناز ایزدیار بازی میکند برای اولین بار مانند دیگر مددکاران اجتماعی که برای انجام کارهای مربوط به حرفه خود به زندان می آیند، به منظور بازپرسی به زندان فراخوانده می شود و در اولین ملاقات او بار ریس زندان معشوقه او می شود که این احساس را سرگرد با قرار

دادن میکروفون بلندگوی ارتباطی خود در جلوی دستگاه گرامافون اجازه می دهد موسیقی عاشقانه درحال پخش از بلندگوهای نصب درراه و حیات و دیگر قسمت های زندان پخش بشود و این نوای عاشقانه به گوش مددکارهنگام خروج می رسد. افزون براین، خانم مددکار اجتماعی، که در ابتدا با چهره ای آرام و ذهنی عدالت طلب برای بازپرسی شدن خواسته می شود، بیش از یک شخص متفرقه یا بورکراتیک، آزادی مشارکت در تحقیقات و رفت و آمد در محیط زندان را دارد. نقطه

ضعف دیگر داستان این است که پس از چند دقیقه اول که شخصیت‌ها و گره داستان معرفی می‌شود فیلم دچار یک سیکل چرخشی و تکراری می‌شود و تنها استراتژی نویسنده برای حفظ هیجان و کنجکاوی بیننده استفاده از تکنیک تعویق است. مضمون اخلاقی و اجتماعی که فیلم قصد بیان آن را دارد، تقابل نیروی عشق و فشار برخاسته از نقش اجتماعی است که سرگرد نعمت جاهد به عنوان سرگرد به یکباره با آن مواجه می‌شود. این رابطه رفته رفته به مثلث عشق (مددکار اجتماعی)، مصلحت شخصی (ترفیغ) و اجرای نقش اجتماعی (سرگرد نعمت جاهد) توسعه می‌گردد و شخصیت اصلی داستان را در موقعیت اخلاقی پیچیده قرار می‌دهد. هرچند فیلم به جز سکانس پایانی نتوانسته به خوبی این موقعیت را با نشان دادن احساسات و حالت‌های روانی عاطفی که طبیعتاً باید روح و روان سرگرد را قبضه کند و او را برای مثال در صحنه‌هایی وارد نشخوار فکری و بازاندیشی به چالش اخلاقی عاطفی که با آن روبه‌رو شده است بیندازد، به تصویر بکشد. از یک طرف

یکی از پروتاگونیست‌ها به دنبال حل یک بحران شخصی – یعنی پیشرفت شغلی – و همچنین عمل کردن تمام و کمال به وظیفه‌اش است که فرصت جست‌وجوی عدالت و واکنش مطلوبِ عدالت‌خواهی و پرسشگری مددکار نسبت به او که از همان اول با هم در رابطه عاطفی یکباره‌ای قرار گرفته‌اند نمی‌دهد و از طرف دیگر، پروتاگونیست دوم (مخفی) فیلم در روند فرار مخفیانه و زیرکانه خویش قرار دارد، از این رو زندانی مخفی اعدامی یا احمد سرخپوست که هنوز گمان می‌رود از محیط زندان خارج نشده است در مرکزیت کنش‌هایی است که در نظر مددکار اخلاقی بنظر می‌رسند و از منظر سرگرد سوژه کسب قدرت و نردبان ترفیع درجه است. پایان فیلم خیلی بسته و ناگهانی است و در این جا شخصیت داستان سرانجام در این هم‌آورد اخلاقی انتخاب خود را بر می‌گزیند و گوی عشق را برمی‌گیرد. در صحنه پایان کارگزاران زندان اینجا را ترک می‌کنند و در این هنگام که سرگرد متوجه شده است که زندانی در داخل صندوق چوبی سکوی اعدام که پیام‌آور مرگ

و وحشت است و بر کمر جرثقیل بیرون برده می‌شود، با جیپ به سرعت به دنبال آن راه می‌افتد، آن را متوقف می‌کند و به دنبال زندانی سکوی اعدام که صدای پر اضطراب نفس نفس زدن احمد سرخپوست از درون آن به گوش می‌خورد واری می‌کند در این هنگام تازه معشوق شده سرگرد (مددکار اجتماعی) به همراه همسر و فرزند احمد سرخ پوست با ماشین به سرعت به آن‌ها ملحق می‌شوند، و در این لحظه که اوج داستان است و سرگرد باید دست به انتخاب بزند و ظاهراً به خاطره مددکار که اکنون معشوقه اوست تصمیم می‌گیرد از ادامه واری صرف نظر کند و اجازه حرکت به جرثقیل می‌دهد و به این شیوه احمد سرخپوست فرار می‌کند.

خاصیت

مانا و گرگ

آرش اسکندری در فرهنگ بختیاری



مانا یکی از ویژگی های مشترک اعتقادات کیشی و مذهبی مردم کهن است. در بینش آنان، مانا متضمن قائل شدن نوعی نیروی غیبی و پنهانی در مظاهر طبیعی، اشیا و حیوانات نظیر رود، درخت و ... است. به بیان دیگر مانا نمایانگر وجود نیرویی ناپیدا، نامریی و نیز ماوراطبیعی است که در مظاهر طبیعی (درخت، گرگ، ...) جاری و ساری است. برای مثال، مردم معتقد بودند که مار ابلق، درخت زیتون یا پاره ای از سنگ ها دارای خاصیت غیبی اند. مثلا ماه یا اختصاصا مهره مار خاصیت ثروت آفرینی، خوش شانسی را دارد. بنابراین، مردم باستان برای مظاهر طبیعی خود که دارنده نوعی نیروی پنهانی و نامریی

آمیز ویژه ای یا نوعی رسم و عرف قبیله ای خاصی قائل هستند. در حقیقت آنان بر این تصور بوده اند که مانا درون مظاهر طبیعی ایشان واجد نفوذ و نیرویی جهت دخل و تصرف است.

در فرهنگ بختیاری (مخصوصا ساکنین مناطق شمالی خوزستان) برای پاره ای از حیوانات نوعی نیروی غیبی (مانا) قائل هستند؛ که می تواند در زیست روزمره و فعالیت هایشان نفوذ و اثر بگذارد. گرگ در فرهنگ بختیاری مذکور با ترس و دلهره پیوند محکمی دارد. گرگ نماد عدم ترس و وحشت در برابر موجود اهریمن است. در حقیقت گرگ موجد نیروی شجاعت و سبب چیره شدن بر ترس و دلهره می شود.

محلّی مل گرگ) در برابر موجوداتی (اجنه) که به باور آنها در زیست شبانه، خود را به عنوان نیرویی شر ظاهر می سازد، مصون نگه می دارد. نظر به بیانی که گذشت، حمل موی گرگ و گره زدن آن به قسمتی از لباس یا بر بالین کسی یا فرزند تازه متولد شده که در گهواره بسر می برد یا به خصوص کسی که دچار احساس ترس در مخاطرات شبانه مانند چوپانی که قرار است شباهنگام در میان رشته کوه های تاریک و دلهره انگیز به دنبال چراندن گله باشد، و یا پسربچه ای نوجوان که تازه پا به دوران مردانگی می نهد، سبب مصونیت او از اجنه و دیگر موجودات شرور می شود و به دنبالش احساس چیره شدن بر ترس و شجاعت در او تولید می شود. گرگ و موی گرگ دارای مانایی است که با گره زدن آن به خود و نگهداشتن آن نزدیک خود می توان شجاعت خویش را افزایش داد و بر ترس و دلهره فائق آمد. به طور مشابه، می توان

برای مصون ماندن از موجود اهریمن به کار برد. هنگامی که شخص یا گروهی از افراد که غالبا دختران و زنان محلّی روستا هستند برای برداشتن آب از روی چشمه و پرکردن مشک های خود که از جنس پوست گوسفند است، با توجه به این تصور آن ها که موجود اهریمن به چشمه ها می اید تا آب بنوشد و آن اطراف حی و حاضر است، برای چشمه یک شعری به گویش بومی خود که در آن مانا تجلی می یابد می خوانند. آن شعر این است: (ایما بچه گرگ نریم/ویدیم سر او او بوریم) که برگرداندن آن به زبان معیار می شود: (ما فرزندان گرگ نر هستیم/آمده ایم به چشمه که آب ببریم). در این وضعیت می توان به واسطه این بیت شعر که بازتاب یک جهان بینی اسطوره ای برآمده از شرایط زیست اجتماعی خاص آن ها می باشد می توان از چنگال دلهره خیز موجود اهریمن در امان ماند.

حقیقت

به مثابه اسب تروای جامعه

امیرمحمد درویشی

منظور از این گفتار کوتاه، کوششی است برای نزدیک شدن به جامعه شناسی حقیقت است. همواره پرسش حقیقت چیست ناظر به بیرون از خود آن (مفهوم حقیقت) بوده است. به این معنا که ما در جهان و یا در عالم نظر، به دنبال اموری باشیم که صفت حقیقی بر آن حمل شود. صفت حقیقی به عنوان آن چیزی که واقعا هست (حمل وجود) یا تنها چیزی که وجود دارد (منشا هستی، منشا اثر یا وجود مطلق) و همچنین بعنوان مبنایی برای بنا نهادن گزاره های اخلاقی ما (گزاره هایی چون این عمل درست است و در حات سلبی، این عمل نادرست است و یا آن گفتار دروغ است؛ در نتیجه حقیقت ندارد. اما در روایت حاضر دیدگاهی متفاوت نسبت به حقیقت اتخاذ می شود. اینجا دیگر پرسش حقیقت چیست در بیرون بودگی آن طرح نمی شود بلکه

درون ماندگار است. به این معنا که پس از پرسیدن حقیقت چیست، ذهن در بیرون از مفهوم حقیقت به دنبال پاسخ آن نمی گردد بلکه در خود آن متوقف می شود.

در ابتدا آنچه که معمولا برای توضیح نحوه ساختن شدن مفاهیم گفته می شود این است که انسان با احساس و سپس ادراک امور مختلف به تصویری از آنها نایل می شود که در این اثنا متوجه ویژگیهای مشترک بین آنها می شود. او با معدل گیری از این ویژگی های مشترک پدیدار ها را طبقه بندی (مفهوم سازی) می کند. مثلا مفهوم سیب دارای تمام ویژگیهای مشترک سیب های جهان است؛ یعنی شما هر سیبی که در دنیا پیدا کنید واجد خصوصیات است که تحت مفهوم سیب درک می کنیم. حال این مفهوم حقیقت که همواره نقش گمشده فیلسوفان و دوستداران فضل را بازی کرده، چگونه به ذهن آدمی راه یافته و معمولا اغلب فعالیت های فکری او را در بر می گیرد؟ چگونه ممکن است چیزی را که هنوز نیافته ایم مفهومی برایش داشته باشیم؟ و جالب تر آنکه در کوشش های عمیق فلسفی و

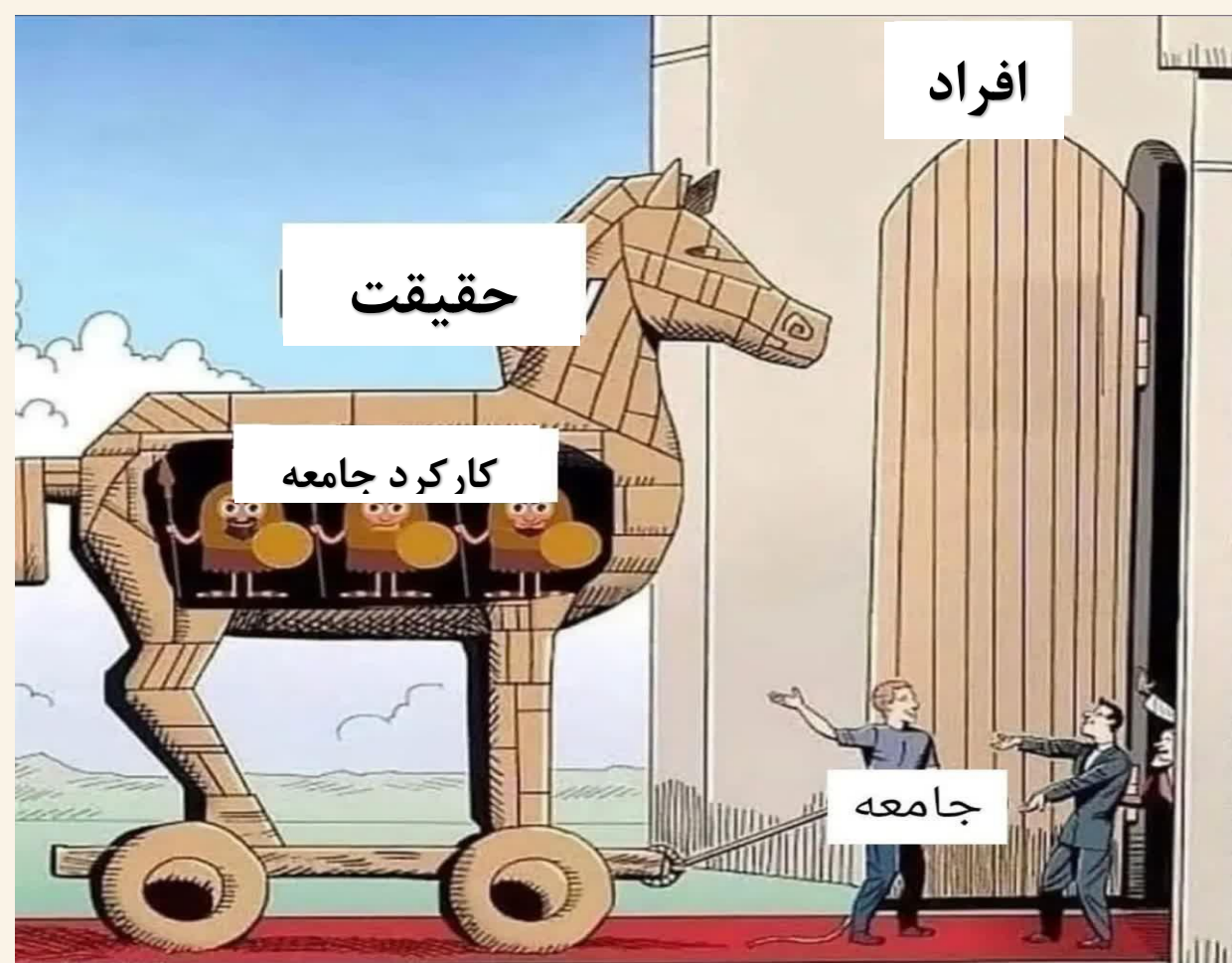
برای رد استدلال کارکردی گفته می شود که صرف نیاز داشتن به چیزی باعث انجام آن نمی شود. مثلا اگر جامعه به نظم نیاز داشته باشد دلیل نمیشود که همواره منظم باشد. حال در دیگر سو من میگویم صرف وجود چیزی دلیل بر آن نیست که کار کرد هم داشته باشد. برای به جریان افتادن و کار کردن نیاز به علتی مزید بر وجود آن داریم. مثلا یک موتور (ENGINE) صرف وجودش هر چند هم کامل باشد دلیل بر کار کردنش نیست، حتما باید سوخت در آن به جریان بیافتد تا کار کند. جامعه (بعنوان سیستم) نیز از این قاعده مستثنی نیست. یک سیستم اجتماعی هر اندازه هم که پیچیده و کامل باشد در افعال انسانها جریان نمی یابد مگر اینکه عاملی آن را بکار اندازد. آن عامل به زعم ما «حقیقت» است. برای هر کدام از حوزه های کنشی روشهای متفاوتی جهت عمل کردن وجود دارد؛ برای پدر بودن، دوست بودن، همسر بودن و ... به مقدار بسیار زیادی در سیستم ها مختلف اجتماعی شیوه هایی توصیه می گردد. اما چه می شود که ما به عنوان باشنده یک سیستم، یکی را

است که چون ما آنها را «حقیقی» می پنداریم. یعنی شیوه مورد استفاده در دوست بودن را حقیقت دوستی میدانیم و با برچسب زدن به بقیه روشها، آنها را از دایره حقیقت خارج میکنیم؛ بعبارتی جامعه برای اینکه کار کند نیاز دارد که حقیقی و درست بنظر برسد. در حالی که تمام روشها تنها در نسبت با کلیت های مختلف اجتماعی معنا می یابند و کاملا اموری نسبی هستند. به طور مثال دوست بودن در سنت جلوه تمام نمای دوستی است یا در غیر سنت؟ پاسخ هیچکدام است بلکه آنها فقط دو نوع متفاوت شیوه عمل کردن در کل اجتماعی خودشان هستند. ولی جامعه برای اینکه خودش را در باشندگانش به جریان بیاندازد گوی حقیقت را از جیبش در می آورد و به ما ارزانی میدارد. در این صورت شیوه دوستی سنتی یا غیر آن حقیقت دوستی جلوه گر میشود و طبیعتا افراد هم سعی میکنند که دوستان بهتر و کامل تری باشند.

اما مسئله به همینجا ختم نمی شود. مفهوم حقیقت که از سوی جامعه برای به کار انداختن خودش -همچون اسب تروا- به ما تحمیل

کند و اکثر تلاش های فکری را مسموم می گرداند. به این معنا که مفهوم حقیقت در زیست انسانی، فقط در بکار انداختن جامعه کارکرد مثبت دارد ولی در دیگر کوشش های فکری و زیستی بعنوان امری ناظر بر بیرونیت، کارکرد منفی دارد؛ در اثبات مدعای ما همین بس که فلاسفه (بعنوان ممتازان در کوشش های فکری) از عهد باستان

تا کنون به حقیقت و پرسش از چیستی آن در بیرون بودگی اش نسبت به اموری غیر از جامعه پرداخته اند ولی کماکان به اجماعی کلی در باب آن نرسیده اند؛ چرا که اصولا مفهوم حقیقت توسط جامعه و برای آن است، ولی بسط نسنجیده آن به دیگر بخش های زیست انسانی، باعث اختلال در کارکرد آنها می شود.



مردم روش‌شناسی عبارت است از مجموعه‌ای از دانش مبتنی بر عقل سلیم و یک رشته رویه‌ها و ملاحظات که اعضای عادی جامعه به وسیله آن‌ها شرایطی را که در آن قرار گرفته‌اند درک می‌کنند، راهشان را در این شرایط پیدا می‌کنند و دست به عمل می‌زنند. این نظریه اساساً بر آگشت تا ثابت کند که جامعه چیزی نیست جز دستاورد عملی و پیوسته جاری افراد معقول. این اصطلاح را نخستین‌بار **هارولد گارفینکل** در دهه ۱۹۴۰ بنیان گذاشت. اما از آن زمان تا کنون این مکتب بس گسترش یافته و در چندین جهت متفاوت حرکت کرده است. شاخه عمده مردم روش‌شناسی تحلیل گفتگو است. تحلیل‌گران گفت‌وگو به دنبال کشف نظم و قواعدی اند که محصول گفتگوهای مردم‌اند و در همین گفت‌وگوها نیز پیدا می‌شوند. روش‌شناسان عموماً با رفتار سروکار دارند ولی تحلیل‌گران تنها بر نوع خاصی از رفتار تأکید دارند که همان گفتگو است. این تحلیل مبتنی بر این فرض است که گفتگو سنگ بنایی صورت‌های دیگر رفتار اجتماعی است و

مردم روش‌شناسی امیر محمد درویشی

روش آن نیز استفاده از نوارهای ضبط‌صوت و ویدئو است. تنها بر نوع خاصی از رفتار تأکید دارند که همان گفتگو است. این تحلیل مبتنی بر این فرض است که گفتگو سنگ بنایی صورت‌های دیگر رفتار اجتماعی است و روش آن نیز غالباً استفاده از نوارهای ضبط‌صوت و ویدئو است. مردم روش‌شناسی در سال‌های نخستین پیدایش اش به‌خاطر کاربرد آزمایش‌های نقض‌کننده بر سر زبان‌ها افتاد. در این آزمایش‌ها واقعیت اجتماعی نقض می‌شود تا اصول بنیادی ساخت بی‌وقفه واقعیت اثبات شود. هدف آن ایجاد اختلال در رویه‌های عادی است تا از این طریق بتوان آن جریانی را که واقعیت طی آن ساخته یا بازسازی می‌شود، مورد مشاهده قرار داد.

نمونه‌ای از تحلیل مردم روش‌شناسی

کف زدن مستمعان: اخیراً گروهی از نظریه‌پردازان خطابه‌هایی سیاست‌مداران را از نظر معانی مورد بررسی قرار داده‌اند تا

مشخص کنند که آن‌ها برای ترغیب به کف زدن مستمعان از چه روش‌هایی استفاده می‌کنند. آن‌ها مستمعان را با عبارت‌هایی جهت کف زدن برانگیخته می‌کنند که محتوایشان در مقایسه با گفته‌های زمینه‌ساز دیگر مؤکد و برجسته باشد و همچنین پایان آشکاری بر پیام مورد بحث بگذارد.

نقد جامعه‌شناسی سنتی

در ابتدا این که جامعه‌شناسان به اندازه‌ی کافی از خود انتقاد نمی‌کنند. به‌نظر مردم روش‌شناسان جامعه‌شناسی سنتی آن‌چنان که باید و شاید به جهان روزانه توجه نکرده‌است. این نوع جامعه به‌خاطر این که می‌خواهد یک علم اجتماعی باشد از واقعیت اجتماعی بیگانه گشته. در سنت این علم به‌خاطر تکیه بر روش‌ها و فنون تحلیل‌های آماری حتی خدشه بیشتری بر واقعیت اجتماعی وارد شده‌است. آمارها معمولاً ظرافت و پیچیدگی جهان اجتماعی را منعکس نمی‌کنند بخصوص

آمارها کدگذاری می‌شوند تمامی واقعیت‌های اجتماعی به یک سری اعداد خشک و غیر منعطف تبدیل می‌شوند. نظم اجتماعی برای مردم روش‌شناسان برعکس سنت گرایان، یک واقعیت فی‌نفسه نیست بلکه دستاورد دائمی کنشگران اجتماعی است. برای مثال آن‌ها استدلال می‌کنند که جامعه‌شناسان معمولاً کنش در دستگاه‌های اداری را به وسیله مقررات هنجارها و ارزش‌های سازمانی تبیین می‌کنند اما اگر دقیق‌تر به این مسئله نگاه کنیم متوجه می‌شویم که کنشگران غالباً این‌گونه می‌نمایند که این کنش‌ها را می‌توان به وسیله مقررات تبیین کرد. درواقع نه خود مقررات بلکه کاربرد این مقررات از سوی کنشگران است که باید موضوع تحقیق جامعه‌شناختی گردد. تحلیلی که رابرت دبلیو مک کی انجام داد خود به‌عنوان انتقادی از نگرش جامعه‌شناسی سنتی در باب فرایند اجتماعی شدن است. در جامعه‌شناسی سنتی، اجتماعی شدن را روند یک‌جانبه‌ای می‌دانند که طی آن بزرگسالان کامل به کودکان ناکامل شیوه زندگی کردن در جامعه را یاد می‌دهند. اما به‌نظر مک کی این روند مستلزم کنش متقابل میان کودکان و بزرگسالان است و درحقیقت فرایندی دوسویه است.